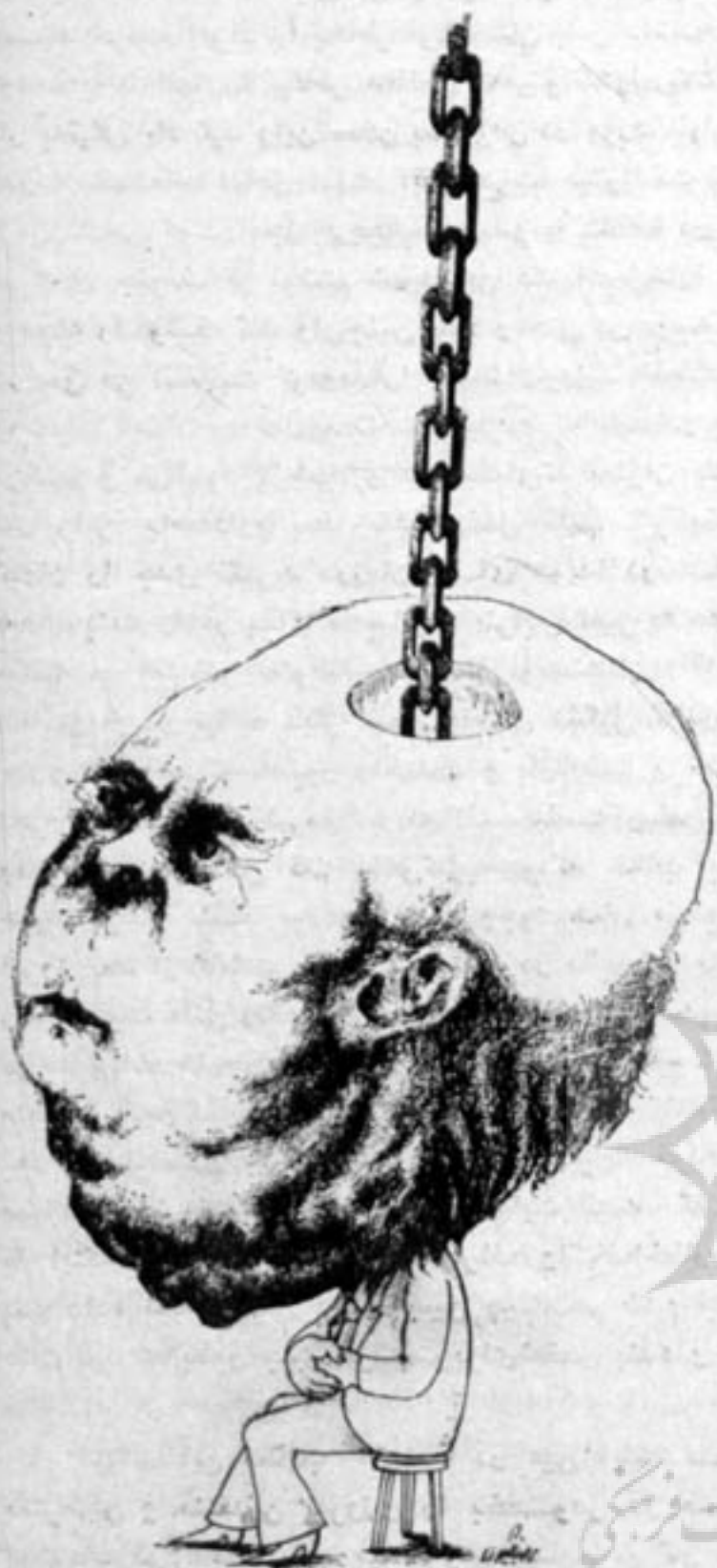


دکتر مهدی پرهام

# تجاوز در همه وقت آستن شکست است



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

ذوق آمیخته به شعر و فلسفه مائوتسه تونگ و خلاصه پنج هزار سال تاریخ ملت چین در يك جمله برای ملت ایران به ارمغان آورده شد -

عجب ره آوردی! آن هم در چه زمانی! درست آنموقع که ملتی دارد وضع موجود خود را نفی میکند و بر تجاوز قلم بطلان می کشد و متجاوزان به حقوق خود را گاه با سکوت، زمانی با فریاد و هنگامی با هدیه گل و بالاخره گاهی هم با ریختن خون خود می آگاهاند که تجاوز همیشه آستن شکست است و تا جهان باقی است این شکست حتمی خواهد بود... ولی از آنچه تابحال به وقوع پیوسته چنین برمیآید که این علائم و اشارات بر متجاوزان گوئی پوشیده مانده و هنوز بر آن راهی میروند که قبلا میرفته اند و بیک سلسله عملیات انحرافی و بی عمق و بجه گول زن دست میزنند که هیچکس حتی خودشان هم آنها را باور نمیکنند.

اینها غافلند که متجاوز همان لحظه که تجاوز کرد خود در معرض تجاوز دیگران قرار میگیرد، همچنانکه قاتل همان

- تجاوز همه وقت آستن شکست است... این کلام وزیر هواکوفنگ صدر شورای دولتی جمهوری خلق چین در سفر اخیر خود به مملکت ما، و بلافاصله باید یادآور شوم که سخن از چین و رهبرانش دلیل تأیید سیاست رهبران فعلی چین نیست که در هر رویدادی همینکه بتوانند با اتحاد جماهیر شوروی مقابله نمایند دخالت میکنند و بخلاف دوران مائوتسه تونگ وقار و سنگینی خود را هدر میدهند، دخالت در رژیم و حمایت از موبوتو و جنگهای پارتیزانی با ویتنام نمونه ای از این رقابت بی منطق است

- سخنهاي بسیار بين مقامات چيني و ايراني ردوبدل شد و قرارداد هاي من جمله قرارداد فرهنگي بين دو دولت منعقد گرديد، ولي اين جمله هواکوفنگ ميان تمام حرفها، گذشته از هدف سياسي آن که هر شنونده دور از سياسي هم ميفهمد منظور اتحاد جماهیر شوروی است، چنان سرشار از معرفت و اندیشه است که از هر کلمه آن هزار معنی میتراود، حکمت کنفوسیوس، دیالکتیک هگل، جامعه گرایی مارکس،



لحظه که مرتکب قتل شد خود با مقتول میمیرد - قبول این معنی شاید بنظر عاقلانه نیاید، زیرا قاتلی که در حیات است و میخرامد و احیانا به عیش و عشرت هم می نشیند بهمه چیز شباهت دارد جز بمرده! اما همانطور که باصره خطا میکند و سرآب را آب می بیند، عاقله هم خطا میکند و مرگ را گاهی با زندگی اشتباه مینماید - بسیاری از زندگیها زندگی نیست و از هر مرگ سیاهی سیاهتر است - وقتی شاعری حماسه مردانگی می سراید و میگوید :-  
خطر مرگ نه چیزی است گزان ترسد مرد

**زندگانی بتر از مرگ خطرها دارد**  
- واقعا حق دارد، گاهی زندگی لحظاتی دارد که مرگ در آن ایده آل است، چه بسا نگاه مقتول که در واپسین دم حیات چنان با حقارت یا معصومیت بر قاتل افکنده شده که قاتل در فاصله ای کوتاه دست بخود کشی زده یا بمراجع قانونی رفته و تقاضای مجازات کرده است - لعن و ناسزاها و نگاه های نفرت بازی که قاتل در خانه خود از چشم وزبان زن و فرزندان خویش می بیند و می شنود لحظاتی بوجود می آورد که مرگ در آن بهشت موعود است! وانگهی هر ارتکاب جرمی که مردم اجتماعی را برانگیخت صدها انتقام جوی از جان گذشته میسازد که به اقتضای سن یا بر اثر تحریک غریزه همدردی که در هر انسانی وجود دارد آماده انتقام جویی میشوند و ترس از آنها طوری اندیشه مرتکبین جرم و جنایت را بخود مشغول میدارد که امکان ندارد يك آن بی حضور هولناك آنان زندگی کنند و جهان بکلی در نظرشان تیره و تار میشود و هیچ نقطه ای از نقاط دنیا نمیتواند به آنها آرامش و آسایش دهد - با درك این معنی است که باباطاهر حکیمانه میگوید:

مکن کاری که بر یا سنگت آید (آید)

**جهان با این فراخی تنگت آید (آید)**

- اگر این مفاهیم را وسائل ارتباط جمعی آزادانه و بموقع بازگو کنند سطح جرم و جنایت روبگاهش خواهد گذاشت - وقتی یکی از تجاوزگران و قاتلان را که مردم در روز روشن، جلو چشم صدها عابر با دادن تلفات گران و سنگین یعنی قربانی گلهای زندگی خود، پسران و دخترانی که سن آنها به بیست نمیرسد از پای درآوردند و یخاک و خون کشیدند اگر این انتقامجویی از طریق شبکه های ارتباطی به آگاهی مردم میرسد و مردم میدانستند که تجاوزگر و قاتل بسزای خود میرسد، امروز خونین ترین فاجعه روز بوجود نمی آمد و ما را در جهان - رافکنده نمی کرد - افسوس که پرده پوشیهای نابهنگام و دروغهای بی سروته روز بروز وضع ما را بیشتر بوخامت کشانده و از بزرگ و کوچک طوری سلب اعتماد و اعتقاد کرده که دیگر هیچکس حرف دیگری را باور ندارد.

- متأسفانه در نیم قرن اخیر تاریخ ایران، محیط چنان خاصیت آدم سازی و رجال پروری خود را از دست داده که بزحمت میشود عنصر لایق و روشن ضمیری یافت که بهنگام بروز خطر صلاهی هشدار می دهد و مردم به احترام حیثیت و صمیمیت او حرفش را بپذیرند - رجال چنان خود را به لجن مال اندوزی کشیده اند و آنچنان به عبودیت و بندگی گرائیده اند که ممکن نیست از طرف هیچ مقامی چه کوچک و چه بزرگ طرف مشورت قرار گیرند، چون کسی که خود را با تملق و مزاج گوئی به زیر صفر تنزل داده دیگر نباید انتظار داشته باشد طرف مشورت قرار گیرد و صلاح

اندیشی کند، او باید دستور بگیرد و برایش صلاح اندیشی نمایند.

- این حالت انفعالی و فرمان بری رجال، ظرف پانزده سال اخیر مکتبی بوجود آورده که وضع موجود را يك پدیده ضروری و غیر قابل اجتناب تلقین می کند و هر انتصابی را دستوری از سوی گردانندگان برون مرزی میداند. لاجرم عاقل و فرزانه کسی است که خود را با وضع موجود تطبیق دهد و منتظر فرصت بماند تا روزی او هم مانند ما فوقش در نعمت غوطه خورد و بمردم تحکم نماید و ابله کسی است که وضع موجود را انتقاد کند و بخواهد با مردم کنار بیاید، چنین کسی از مال و جاه و آزادی محروم خواهد ماند و در سلولهای زندان سرنوشت خویش را خواهد ساخت - اصلا موضوع کنار آمدن با مردم مطرح نیست، آنچه مورد نظر است تسلط بر آنها و بهره کشی از ایشانست!

بدیهی است چنین تلقین و آموزشی که عملا جوان را در اسرع وقت بمقام و ثروت میرساند بمراتب از آموزشی که در کلاس برای حفظ استقلال مملکت و بزرگداشت شرف و انسانیت آموخته بیشتر مورد استقبال واقع میشود و بالنتیجه کوشش در کسب ثروت و قدرت برای رسیدن به عیاشی و هرزگیهای مداوم جای آموزش دانش و معرفت و ایمان را میگیرد و جوانان با سرعت بسوی مراکز قدرت و فساد کشیده میشوند - بر اثر چنین آموزش جهنمی و فساد انگیزی است که امروز مصادر امور در ادارات دولتی بجای حل و فصل کار مردم و احترام به آنها، بمحض مراجعه ارباب رجوع برای اثبات اهمیت و قدرت خود اول يك فصل پر خاش بدهنی می کنند و سپس کار را بفرمادی آن روز که اغلب ماهها طول می کشد موکول مینمایند تا جائی که ارباب رجوع بدبخت تسلیم شود و خواست نامشروع آنان را اجابت کند - این در حقیقت انتقامی است که از دوران اطاعت و انقیاد و ناسزا شنیدنهای خود می کشند و هر قدر این دوران طولانی تر بوده، میزان خشونت و بدهنی کارمند افزونتر است - بدیهی است در چنین مکتبی جز يك مشت رجال گوش بفرمان و صاحب عقده و متجاوز و مدافع وضع موجود شخص دیگری نمیتواند ترقی کند. و آنها که از این دست هستند یا کنار گذاشته میشوند یا چرخ پنجم می گردند و عملا فلج میشوند - اشکال کار دولت حاضر ترکیب بی تناسب آن است که همه از این دست هستند و مردم آنها را می شناسند و می دانند چند مرده حلاجند و بدتر این که در همان آغاز کار بقدری در گسترش فضای باز سیاسی داد سخن دادند که مردم در هویت گویندگان بشك افتادند و گمان بردند که اینها تغییر ماهیت داده اند اما پس از یک هفته چنان فضا تیره و تار شد که چنین ظلمات مرگباری را حتی تاریخ عالم پس از فاجعه هیروشیما در خود ضبط نکرده بود! شرح این ظلم انسان بر انسان را روزی تاریخ بازگو خواهد کرد اما آنچه از این فاجعه حاصل شد، هشیاری بیش از پیش مردم و بسرطرف شدن شك آنها بود - فهمیدند شك آنها نامعقول بوده و اعطا کنندگان فضای باز سیاسی تغییر ماهیت نداده اند و همانهایی هستند که قبلا می شناخته اند - حالا باز آقایان اصرار در دادن فضای باز سیاسی مینمایند و من نمیدانم اینها فهم و شعور مردم را چطور ارزیابی مینمایند؟ یعنی این مردم مطلقا هیچ نمی فهمند، جهل می کنند؟ اگر بپذیریم که اینها در حد يك کودک از شیر گرفته دراکه دارند، کافی است که از شما مثل لولو بترسند و هر چه بگوئید باور نمایند -



سکوت اینها در يك برهه از زمان دليل نادانی ایشان نیست، اینها گاهی توطئه سکوت می کنند و شما این سکوت را بحساب عدم آگاهی و فقدان شعور اجتماعی آن ها می گذارید - عیب کار در نحوه اندیشیدن شماست - سابقا اصلی بود که سکوت علامت رضاست - اما شما این اصل را هم مثل اصول دیگر دگرگون کردید و سکوت را علامت حلق و ساده لوحی پنداشتید و از آن نتیجه گیری کردید که وقتی مردم احمق و ساده لوح بودند پس سهولت میشود آنها را فریب داد، انوقت بر سر آنها زدید و لای در بلندگوها گفتید که دارید آنها را نوازش می کنید، آنها را غارت کردید و بنام شب محتاج نمودید ولی در همان بلندگوها فریاد برداشتید که درآمد سرانه مردم ایران دوهزار دلار است و اقلیتی که از فرط خوردن داشت میترکند نشان دادید و مدعی گشتید که همه مردم چون اینها در ناز و نعمت غرقند - میزان رشد و توسعه صنعتی را حتی از ژاپن هم بالاتر بردید و نشان دادید که تا بهشت موعود فقط دوسه قدم فاصله داریم و آنرا هم با يك سبک دیگر طی خواهیم کرد - گلهای سرسبد اجتماع را خرابکار و خائنین و غارتگران را خدمتگذار و در يك کلام شب تار را روز روشن جلوه گر ساختید و همه را بحساب حلق و نادانی مردم گذاشتید و بریش آنها خندیدید، غافل از این که آنها دارند بریش شما می خندند، منتهی خنده آنان بر لبهای ایشان نقش نبسته بود در چشمان آنها منعکس بود همچنانکه گفتار آنان نیز از لبانی که شما آنرا بهم دوخته بودید خارج نمیشد ولی چشمان آنها همه را بازگو می کرد، همه چیز برعکس بود، این شما بودید که فریب می خوردید و گر نه آنها هشیارانه حرف خود را میزدند - زبان آنها را نمیدانستید و بی خبر بودید که گاهی سکوت آنها از فریادشان گویاتر است.

امروز هم مثل دیروز دارند شما زهر خند میزنند و شما آنرا شکر خند میپندارید و در کمال ناشیگری ناسزا را با تحسین جابجا میکنید و از این مغالطه کاری میخواهید به نفع خود بهره وری کنید. اما اشتباه میکنید باز در حالی که گول میخورید فکر مینمائید که گول میزنید - نخست وزیر درست گفت که اگر بگوئیم روز است مردم می گویند شب است، این حقیقت تلخی است، اما جای تأمل و تفکر دارد نه بی اعتنا از آن گذشتن و باز بکار ادامه دادن - وقتی گفته ای باور نشد گفتن و نگفتن آن یکسان است، چرا بیهوده زحمت می کشید؟ سالهاست که قوانین را دفن کرده اید ولی دو سبیل قوه مقننه، مجلس شورای ملی و سنا، را نگهداشته اید تا مردم حیات قوانین را باور کنند، اما غافلید آنچه می کنید خلاف آن چیزی است که می گوئید - سالهاست با تصویب لوایح ضد و نقیض و کش منی که شصدهای آن یکدفعه با هم تصویب می شود بهر ناروایی صورت قانونی داده اند و شما به جای تقبیح برین تخطئه کاری درود و تهنیت میفرستید، انوقت انتظار دارید مردم شما را تحسین کنند و از اینکه در مراسم تدفین قانون حضور بهم رسانیده اید برایتان هلهله و شادی کنند؟ ملاحظه کردید که در همین فضای باز سیاسی مصنوعی که به نمایندگان اجازه صحبت داده شد چطور پرده ها را عقب زدند و برگزیده یکسره خط بطلان کشیدند و آنچه سابقا از مجلس گذشته بود نمی کردند و به علامت اعتراض و تکذیب اعمال گذشته رئیس مجلس را برکنار نمودند و این تنها ژستی بود که در فضای

بسته کنونی میشد و کلا نشان دهند و گذشته را تکذیب نمایند...

- در پارلمانهای غرب این ژست کافی بود دولتی را که در گذشته مشارکت داشته ساقط کند، اما در این جا چون هیچ رابطه ای بین دولت و مجلس و مجلس و مردم نیست هر کدام کار خود را می کنند و به اعتراضات هم کاری ندارند، دولت باقی ماند و هنوز هم بکار ادامه میدهد.

- شاترده سال قبل دکتر امینی در کمال صداقت هشدار داد که مردم کمر بندها را محکم کنید، مملکت در سراشیب ورشکستگی است، دیدید بر سر او چه آوردند؟ حتی بایگان ثبت اسناد هم که روحش از اقتصاد و سیاست خبر نداشت، برای اینکه از نان خوردن نیفتد، خود را موظف دید به دکتر امینی ناسزا بگوید که چرا هشدار داده مملکت بسوی ورشکستگی میرود، غافل از این که همیشه فتحها متعاقب شکستهاست و تا عال شکستها ارزیابی نگردد شالوده فتحها ریخته نمی شود - مردی آینده نگر کنار رفت و بلافاصله برای اینکه اثبات شود ورشکستگی با ما فاصله زیاد دارد سیاست «کمر بندهای باز» اجرا شد - حیف و میل و غارت آغاز گردید - اقلیتی نادان کمر بندها را تا سوراخ آخر گشود و آنقدر در خوردن افراط نمود که تمام اندام او در پشت شکمش جای گرفت و بسرحد انفجار رسید و اکثریتی آنقدر کمر بندها را سوراخ به سوراخ عقب کشید که شکمش بر پشت چسبید - حاصل این سیاست مشعشعانه چه بود؟ - امروز می بینیم هم آن اقلیتی که تا سر حد انفجار خورده گرفتار انقار کتوس (سکته) اقتصادی شده و در آستانه ورشکستگی است و هم آن اکثریتی که از فرط گرسنگی شکمش بر پشتش چسبیده در حال عصیان و اعتصاب است و دولت برای حفظ وضع موجود بدون حساب و کتاب دست بزدل و بخشش از آستین بیرون آورده و بهر گروه که کارش را تعطیل می کند وعده و تعهد پرداخت مبلغی کلان می کند و عنقریب قیمتها چنان جهش و جهشتناکی خواهد کرد که سه برابر آنچه دولت بکارمندان وعده کرده کسبه از تمام مردم پس خواهد گرفت و فاجعه تازه ای به مراتب هولناکتر از فاجعه ۱۷ شهریور پدید خواهد آمد.

- اکنون دولت متعاقب سیاست کمر بندی باز دارد سیاست «حفظ وضع موجود بهر قیمت» را دنبال میکند و این به مراتب از آن یکی فاجعه آمیز تر است - با این گشاده دستی نه فقط قدرت خرید مردم داده نمی شود بلکه قدرت خرید فعلی هم از ایشان گرفته میشود، مردم ثبات می خواهند و آنچه دولت می کند جز تزلزل حاصل دیگری ندارد، عجیب است که در دولت يك نفر نیست که به الفبای علم اقتصاد آشنا باشد و بگوید، تورم را نمی شود با تورم علاج کرد و تا اعتماد بوجود نیاید امکان ندارد کسی سرمایه گذاری کند و تا سرمایه گذاری نشود بیکاری و فقر ریشه کن نخواهد شد و اعتماد را با توپ و تفنگ و حکومت نظامی نمیشود بوجود آورد، همچنانکه آنرا ظرف شانزده سال نتوانستیم با حرف و تبلیغ و بلف بوجود آوریم و تجربه نشان داد که سرمایه گذاری با حرف بازدهی جز حرف ندارد و حرف کالانی نیست که بشود در بازار عرضه نمود و از معامله آن تحصیل سود کرد و قوه خرید ایجاد نمود - حالا باز بر عدد توپ و تفنگ بیفزائید و از صبح تا شام در بلندگوها بگوئید که چنین و چنان خواهیم کرد، چه کسی آنها را باور کند معلوم نیست، من یقین دارم خودتان هم باور ندارید...